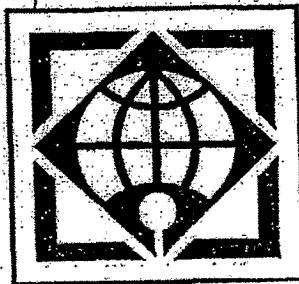


10/12/07

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

دانشکده علوم انسانی

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

شرح پنجاه غزل از دیوان غزلیات شمس تبریزی

(۷۵۰-۷۰۱)

استاد راهنما:

دکتر کامران کسایی

استاد مشاور:

دکتر حسین سرداغی

دانشجو:

حنانه ظاهری هردورودی

۱۳۸۶ / ۱۱ / ۱

۱۳۸۶ مهر

۱۰۱۲۵

بسمه تعالی

جلسه دفاع از پایان نامه، خانم حنانه ظاهری هردورودی دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی در روز دوشنبه ۱۳۸۶/۷/۹ در دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین برگزار گردید و با درجه بسیار خوب مورد تایید نهایی هیأت داوران قرار گرفت.

۱- استاد راهنما:

دکتر کامران کسائی

امضاء

۲- استاد مشاور:

دکتر حسین میرداغی

امضاء

۳- اعضای هیئت داوران:

داور خارجی

دکتر قاسم انصاری

امضاء

داور داخلی:

دکتر محمد تقی آذرمینا

امضاء

۴- نماینده شورای تحصیلات تکمیلی

دکتر محمد حسین محمدی

امضاء



۱۱۸۶ / ۱۱۷ / ۱۱۸۶

تقدیر و تشکر:

از استاد ارجمند و گرامی، جناب آقای دکتر کامران کسایی که راهنمایی بنده را به عهده داشتند، و در کلیه مراحل این رساله، بزرگوارانه اینجانب را یاری نموده اند، بی نهایت تشکر و قدردانی می کنم.

همچنین از جناب آقای دکتر حسین سرداغی که مشاوره این رساله به عهده ایشان بود و در طول انجام آن از راهنمایی ها و نظرات ارزشمند ایشان بهره جستم، تشکر و قدردانی می کنم.

و در پایان از کلیه استادان گروه زبان و ادبیات فارسی که در این دو سال از محضر علم و فضل ایشان بهره بردم، صمیمانه سپاسگزاری می کنم.

چکیده:

غزلیات شمس اثری عاشقانه و عارفانه است که بازتاب همهٔ حالات روحی مولانا در ماههای دراز آرزومندی است. کلام او پر ارزش و گرانبار و حتی آسمانی بود.

این رساله شامل مقدمه و شرح غزلیات است که از آنجا که کلیات کبیر اثری عاشقانه است، در مقدمه، از عشق در غزلیات شمس بحث شده است و همچنین دیدگاه مولانا دربارهٔ سماع، حج، دین و شریعت مورد بحث قرار گرفته است. بعد از مقدمه، شرح غزلیات است که در هر غزل ابتدا معانی واژه‌ها و اصطلاحات عرفانی، کنایه استعاره و تلمیحی از کتابهای معتبر استخراج شده و صنایع ادبی بیت‌ها در حدّ توان بیان شده است. در حدّ امکان نیز شواهدی از نظم برای بعضی از معانی، واژه‌ها و مضامین ابیات آورده شده است. و در پایان، حاصل معنی به صورت روان ذکر شده است.

فهرست مطالب

| | |
|--------|--------------------------|
| ۱..... | مقدمه |
| ۱..... | فهرست منابع و مآخذ مقدمه |

غزلیات

| | | |
|---------|---|-----|
| ۱..... | آن خواجه خوش لقا چه دارد..... | ۷۰۱ |
| ۴..... | پرکنندگی از نفاق خیزد..... | ۷۰۲ |
| ۷..... | آنکس که زجان خود نترسد..... | ۷۰۳ |
| ۱۲..... | آنجا که چون تو نگار باشد..... | ۷۰۴ |
| ۱۵..... | ای کز تو همه جفا وفا شد..... | ۷۰۵ |
| ۱۸..... | روزم به عیادت شب آمد..... | ۷۰۶ |
| ۲۲..... | آن یوسف خوش عذار آمد..... | ۷۰۷ |
| ۲۶..... | برخیز که ساقی اندر آمد..... | ۷۰۸ |
| ۲۹..... | جان از سفر دراز آمد..... | ۷۰۹ |
| ۳۲..... | آن شعله نور می خرامد..... | ۷۱۰ |
| ۳۴..... | امروز نگار ما نیامد..... | ۷۱۱ |
| ۳۶..... | خوش باش که هر که راز داند..... | ۷۱۲ |
| ۳۷..... | ساقی زان می که می چریدند..... | ۷۱۳ |
| ۳۸..... | اول نظر ار چه سرسری بود..... | ۷۱۴ |
| ۴۳..... | اول نظر ار چه سرسری بود..... | ۷۱۵ |
| ۴۶..... | دیر آمده ای سفر مکن زود..... | ۷۱۶ |
| ۴۸..... | آنکس که به بندگیت آید..... | ۷۱۷ |
| ۵۰..... | آخر گهر وفا بیارید..... | ۷۱۸ |
| ۵۷..... | ای اهل صبح در چه کارید..... | ۷۱۹ |
| ۵۹..... | از بهر چه در غم و زحیرید..... | ۷۲۰ |
| ۶۰..... | هر سینه که سیمبر ندارد..... | ۷۲۱ |
| ۶۲..... | ما مست شدیم و دل جدا شد..... | ۷۲۲ |
| ۶۳..... | ساقی برخیز کان مه آمد..... | ۷۲۳ |
| ۷۲..... | گرمایه دهر جان فزا بود..... | ۷۲۴ |
| ۷۴..... | دشمن خویشیم و یار آنک ما را می کشد..... | ۷۲۸ |

| | | |
|----------|----------|---|
| ۷۸..... | ۷۲۹..... | اینک آن جویی که چرخ سبز را گردان کنند..... |
| ۸۵..... | ۷۳۰..... | اینک آن مرغان که ایشان بیضه ها زرین کنند..... |
| ۸۸..... | ۷۳۱..... | پیش از آن کندر جهان باغ باغ و می انگور بود..... |
| ۹۲..... | ۷۳۲..... | دی میان عاشقان ساقی و مطرب میر بود..... |
| ۹۳..... | ۷۳۳..... | ذره ذره آفتاب عشق دردی خوار باد..... |
| ۹۵..... | ۷۳۴..... | مطربا این پرده زن کز ره زنان فریاد کن..... |
| ۹۹..... | ۷۳۵..... | دوش آمد پیل ما را باز هندوستان بیاد..... |
| ۱۰۳..... | ۷۳۶..... | گر یکی شاخی شکستم من زگلزاری چه شد..... |
| ۱۰۵..... | ۷۳۷..... | نام آن کس بر که مرده از جمالش زنده شد..... |
| ۱۰۷..... | ۷۳۸..... | مطربم سرمست شد انگشت بر رق می زند..... |
| ۱۱۱..... | ۷۳۹..... | قند بگشا ای صنم تا عیش را شیرین کند..... |
| ۱۱۲..... | ۷۴۰..... | مشک و عنبر گر ز مشک زلف یار بو کند..... |
| ۱۱۵..... | ۷۴۱..... | پنچ در چه فایده چون حجر را شش تو کند..... |
| ۱۱۸..... | ۷۴۲..... | عشق عاشق را ز غیرت نیک دشمن رو کند..... |
| ۱۲۱..... | ۷۴۳..... | آن زمانی را که چشم از چشم او مخمور بود..... |
| ۱۲۳..... | ۷۴۴..... | رو ترش کردی مگر دی باده ات گیرا نبود..... |
| ۱۲۵..... | ۷۴۵..... | آدمم تا رو نهم بر خاک پای یار خود..... |
| ۱۲۸..... | ۷۴۶..... | بر نشست آن شاه عشق و دام ظلمت بردرید..... |
| ۱۳۲..... | ۷۴۷..... | ای طربناکان زمطرب التماس می کنید..... |
| ۱۳۵..... | ۷۴۸..... | فخر جمله ساقیانی ساغر در کار باد..... |
| ۱۳۶..... | ۷۴۹..... | مست آدمم دلبرم تا دل برد از بامداد..... |
| ۱۳۸..... | ۷۵۰..... | شاد شد جانم که چشمت وعده احسان نهاد..... |
| ۱۴۲..... | | فهرست منابع و مآخذ..... |

مقدمه

مولانا جلال الدین محمد العلماء بهاء الدین حسین خطیبی بکری که در کتابها از او نام های «ملای روم» و «مولوی» یاد کرده اند، یکی از بزرگترین گویندگان متصوفه و از عارفان مشهور وستاره درخشنده و آفتاب فروزنده ادب فارسی، شاعر حساس و صاحب اندیشه و از متفکران ایران زمین و عالم است او که تربیت یافته نجم الدین کبری است، شاعر اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است.

پدرش سلطان العلماء الدین معروف به «بهاء ولد» (۵۴۳ و ۶۲۸ هجری) از عالمان و خطیبان بزرگ و از بزرگان مشایخ صوفیه قرن ششم و هفتم است.

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در بلخ چشم به جهان گشود، بعد از وفات پدرش، سلطان العلماء به خواهش و درخواست مریدان به جای پدر بر مسند و عظم تذکیر تکیه زد.

بعد از مدتی سید برهان الدین محقق ترمذی که از مریدان و شاگردان سلطان العلماء بود در طلب به قونیه رسید، در این اوان بود که مولانا تحت تربیت و ارشاد او قرار گرفت و بعد از مدتی که ترمذی در گذشت مولانا خود بر مسند تدریس نشست و این تدریس و تعلیم و تذکیر تا سال ۶۴۲ هجری، سال ملاقات مولانا با شمس تبریزی، ادامه یافت. دیدار صوفی وارسته شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی انقلابی کبیر در اثیر وجود سراپا اسیر مولانا به وجود آورد. مولانا با یافتن شمس پشت به مقامات دنیوی کرد و دست ارادت از دامن ارشاد شمس برداشت و کلاس درس و وعظ را ترک کرد تا آنکه شمس در سال ۶۴۵ هجری به دست عده ای از شاگردان متعصب مولانا که گویا فرزندش علاءالدین در میان آنان بود کشته شد.

در این هنگام مولانا ۴۱ ساله بود که دچار هجران معشوق گردید و روحیه اش دگرگون و منقلب شد و همچنان که در انتظار شمس بود، مضطرب، روزها و سال ها را سپری می کرد. عاقبت به تصور اینکه او را در شام خواهد یافت رهسپار دمشق شد و مدتی را در آنجا به جستجوی شمس گذراند. دوباره نومیدانه بازگشت در حالی که این واقعه اثری فراموش نشدنی در وجود مولانا و آثارش گذاشت و تا به آنجا پیشرفت که دیوانی به نام شمس سرود. زندگی واقعی مولانا به عنوان یک شاعر شیفته بعد از سال ۶۲۴ و انقلاب حال او آغاز شد و از آن پس از برکت انفاس شمس الدین عارفی وارسته و اصلی کامل شد و زندگی خود را وقف ارشاد و تربیت عده ای از سالکان در خانقاه خود کرد و دسته جدیدی از متصوفه را که به «مولویه» مشهورند بوجود آورد. بعد از شمس، صلاح الدین قونوی معروف به «زرکوب» ارادت مولانا را به خود جلب نمود و بعد از آن عنایت مولانا نصیب حسام الدین بن حسین معروف به «چلیپی» گردید که با تشویق او مولانا به سرایش شاهکار عظیم به نام مثنوی پرداخت.

مولا پیرو مذهب حنفی بود اما این اعتقاد باعث نشد که او در آثارش به اهل دیگر دین ها و مذاهب بی احترامی کند و همین تسامح و تساهل او در برخورد با ادیان دیگر است که از او انسانی جهانی ساخت. او در عین اعتقاد و دینداری کامل، مردی آزادمش بود و آزادگی او در سراسر آثارش، بخصوص اثر برجسته او - مثنوی معنوی - به چشم می خورد.

سبک شاعری مولانا و آثار او:

کلام مولوی دور از هرگونه آرایش پیرایش است. این کلام منسجم گاه در نهایت علو استحکام و جزالت و همه جا مقرون به صراحت و روشنی و دور از ابهام است. مولانا در استفاده از تمثیل و قصه‌های متداول و تلمیح مهارت خاص دارد. وسعت اطلاع او نه تنها در دانش‌های گوناگون شعری، بلکه در همه مسائل ادبی و عرفانی و فرهنگی عمومی اسلامی حیرت‌انگیز است. کلام گیرنده‌ی وی که دنباله سخنان شاعران خراسان و در اساس، تحت تاثیر آنان است شیرینی و زیبایی و گیرایی خاص دارد و در درجه از دلچسپی و دل‌انگیزی است که عارف و عامی مرد جوان را با هر عقیدت و نظری که باشند بخود مشغول می‌سازد. دیوان کبیر نیز از این سبک مستثنی نیست.

مولانا با دلی اندیشناک و عطشناک مشغول حضرت حق است و حب دوست در دل و جان وی نیز جای گرفته است، او این افکار و اندیشه را در اقیانوس نیلگون دیوان شمس جاری می‌سازد.

مولانا در کثرت اشعار در میان مشایخ متصوفه پیش از خود به سنایی و عطار شباهت دارد و مانند آن دو استاد هم به سرودن مثنوی در شرح حقایق عرفانی توجه کرده و هم به ساختن انواع شعر دیگر. مولانا، هم نویسنده است و هم شاعر که آثاری به نظم و نثر از خود به یادگار گذاشته است؛ که مهمترین آثار منظوم او عبارت است از:

۱- مهمترین اثر او در این زمینه مثنوی است در شش دفتر و به بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف که حدود ۲۶۰۰۰ بیت دارد. در این منظومه طولانی که آن را به حق باید یکی از بهترین زادگان اندیشه بشری دانست، مولوی مسائل مهم عرفانی و دینی و اخلاقی را مطرح کرده و هنگام توضیح به ایراد آیات و احادیث و امثال و یا تعرض بدانها مبادرت جسته است. در این منظومه همه مبانی و مسائل اساسی تصوف و عرفان از طلب و عشق گرفته تا مراحل کمال عارف با توجه به تطبیق و تلفیق آن‌ها با تعلیمات شرع و آیات قرآنی و احادیث و سنت‌های نبوی و نیز با توجه تام به اقوال و اعمال و سنن و مشایخ مقدم، مورد تحقیق قرار گرفته و همراه هر تحقیق عرفانی حکایات و تمثیلاتی برای تقویت ذهن خوانندگان ذکر شده و هر جا

که مصلحتی بود اشاراتی به آداب اجتماعی و اخلاقی که رهبران صوفیه بدانها به نظر اعتبار نگریسته اند، صورت گرفته است.

۲- دومین اثر بزرگ مولوی «دیوان کبیر» مشهور به دیوان غزلیات شمس تبریزی است؛ زیرا مولوی به جای نام و یا تخلص خود، نام مرادش شمس الدین تبریزی را آورده است و به ندرت کلمه «خمش» یا «خاموش» و یا «خמוש» که تخلص شاعر است ذکر کرده است.

این دیوان پنجاه هزار بیت است. غزل های مولوی پر از حقایق عالیه عرفانی و دریا های جوشانی است از عواطف حاد و اندیشه های بلند شاعر که با نشیب و فرازها همراه باشد. کلامش در همه آن ها مقرون به شعور و التهاب شدیدی است که بر گوینده توانای آن ها در احوال مختلف دست می داد.

۲- رباعیات: مجموعه رباعیات مولوی در بعضی از نسخ و از آن جمله در طبعی که از آن به سال ۱۳۱۲ هجری قمری در استانبول شده به ۱۶۵۹ شماره می رسد. در چاپ مرحوم فروزانفر شماره این رباعی ها به ۱۹۸۳ رسیده؛ یعنی ابیات آن ها ۲۹۶۶ است. (تاریخ ادبیات دکتر صفا، ص ۴۶۱ و ۴۶۹ سوم)

آثار منثور او عبارتند از: مجموعه «مکاتیب» و «مجالس سبعه» و کتاب «فیه ما فیه» که فرزندش سلطان ولد آن ها را گرد آورده است.

درباره غزلیات شمس:

هرموی من از عشقت بیت و غزلی گشته
هرعضو من از ذوقت خم عسلی گشته
دیوان کبیر یا کلیات شمس، شامل ۳۲۲۹ غزل (اعم از غزلیات فارسی، عربی، ملمعات، قصاید و مقطعات) و ۱۹۸۳ رباعی و تعداد ترجیعات ۴۴ است. (رقم ها آماری است که مرحوم فروزانفر در کلیات شمس (۱۰ جلدی) ذکر کرده اند.)

غزلیات مولانا، برخلاف معمول شعرا، که نام تخلص خود را ذکر می کنند، به نام شمس الدین تبریزی شهرت یافته است. وی در اکثر غزل ها، نام شمس الدین تبریزی را به عنوان تخلص می آورد. البته در پایان برخی غزل ها نام حسام الدین چلبی و صلاح الدین زرکوب نیز ذکر شده؛ اما به سبب عشق و ارادتی که به شمس داشته، نام او بیشتر از آن ها

در آن دیده می شود. این بی قراری و شیفتگی، از جای جای ابیات دیوان به چشم می خورد. دیوان شمس یادگار ایام مصاحبت مولانا با صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چپلی است؛ و به احتمال زیاد ۳۰ سال نیمه آخر زندگی او را شامل می شود. بدین گونه می توان این دوران را به سه قسمت تقسیم کرد: دورانی که مربوط به پیوستگی مولانا با شمس بود، دورانی که با صلاح الدین زرکوب سرگرم بود و بالاخره دورانی از عمر که با حسام الدین همنشین بوده است.

مولانا قبلاً از مثنوی، غزلیات را آغاز کرده بود و در ضمن آن ها، مثنوی سروده است. دکتر عبدالحسن زرین کوب می نویسد: «... وقتی حسام الدین چپلی از وی درخواست کرد تا از نظم غزلیات باز ایستد و منظوم مثنوی گونه بر شیوه الهی نامه سنایی که همان حقیقه الحقیقه اوست، تصنیف نماید، وی از گوشه دستار خویش پاره ای کاغذ بیرون آورد که شامل ابیات نی نامه بود.» (سر نی. ج ۱، ص ۳۴)

غزل سرایی او و شاعری او نیز به سبب همان شیفتگی است. همان بیخودی که باعث شد مولانای عالم دین، با الهام از وی نقشی گرم داشته باشد و با علم شاعری آشنا شود و اشعار خود را به نام او مزین کند. این شیفتگی به علت دست نیافتن به شمس بود و بعد از فراق شمس بود که به حال وجد و سماع افتاد.

مرحوم فروزانفر می نویسد: «مولانا پس از جستجوی بسیار، بی اختیار و بی قرار و به یکبار آشفته حال گردید و سررشته اختیار و تدبیرش از دست برفت و شب و روز از غایت شور چرخ میزد و غزل می گفت.» (زندگانی مولانا جلال الدین محمد، ص ۸۰)

چنانکه از غزلیات پیداست این اشعار در حال وجد و بی قراری و سرمستی سروده شده؛ بخصوص که سراینده این دیوان منزل های بی پایان عشق را با معرفت طی کرده و از احوالی که بر جگر سوختگان عارض می شود، مطلع بوده است و سخنانی که در گفت نمی گنجد با عبارات موزون جلوه داده است. این جهت غزلیاتش نشانگر احوال عاشقان حق است. به همین جذبه و استغراق اوست که غزلیاتش گاه از حدود ابیات «غزل» در گذشته و به قصاید طولانی نزدیک شده است و گاه سه یا چهار بیت بیشتر نیستند!

یکدست نبودن غزلیات او بیشتر به دلیل تاثیر فراوان هیجان‌ات درونی شاعر در نظم آن هاست تا اندیشیدن به صنایع و آراستگی کلام و عدم رعایت حدود الفاظ و قوافی و نیز به جهت غرق شدن در خود و عدم توجهش به ظواهر شعر است.

موزیکال بودن و آهنگین بودن کلام این غزل‌ها بیانگر این است که علاوه بر وزن عروضی، وزن ضربی نیز دارند و قطعاً اینگونه اشعار با ضرب آهنگ همراه بوده‌اند؛ چون این اشعار فی‌البداهه سروده شده و همراه با انقلاب احوال و آشفتگی درون بوده، بوسیله یاران و مریدان وی ثبت و یادداشت می‌شده است. اشعاری که حالات مختلف از جمله وصل، فراق، نشاط، اندوه، افسردگی، وجد، سماع و پایکوبی و دست افشانی را حکایت می‌کند و پیداست که لذت این احوال را جز سودا زدگان در نمی‌یابند.

یک روز غزل گویان والله سپارم جان زیرا که چو موشدجان، از بس که همی موید
«کلیات شمس، ج ۳، ص ۲۲۲ غزل ۱۵۵۲»

مولانا در یک نظر عاشق شعر است به طوری که تمام لحظه‌های زندگیش با شعر گذشته است. از کثرت غزل‌هایش پیداست که تمام طول روز و شب خود را به شاعری می‌گذرانده، حتی بسیاری از این اشعار را فی‌البداهه سروده است. درعین حال، همواره می‌گوید که علت اصلی سرودن شعر، خودش نیست؛ بلکه الهام معشوق است که به او شعر می‌آموزد و در او میدمد؛ یا همواره خود را سازی می‌داند که نوازنده اش معشوق اوست.

من کجا شعر از کجا؟ لیکن به من در می‌دمد آن یکی ترکی که آید گویدم «هی کیمسن»؟
«کلیات شمس، ج ۴، ص ۱۹۹، غزل ۲۰۵۸»

جلال الدین محمد، در نظر دیگر، شاعری ناپسند می‌داند. شاید از آن جهت است که شعر در عصر پیش از او در خدمت مدح و هجو بود و صوفیه و عالمان دین هرگز نخواستند که دیگران آن‌ها را شاعر بخوانند و رواج اشعار شعرایی چون سنایی، عطار و خود مولاناست که برای شعر و شاعری ارج و اعتباری پدید آورد.

به نظر او، شعر باید انگیزه داشته باشد، همچنانکه شمس، انگیزه ای برای او بود.

شمس الحق تبریزی! یارب! چه شکرریزی! گویی ز دهان من صد حجت و صد برهان

«همان، ج ۴، ص ۱۵۱، غزل ۱۹۷۱»

به حق در هر یک از غزل های پرشور مولانا، بلکه در تک تک ابیاتش، دنیایی از معنا می توان نهفته دید. علی الخصوص غزل هایی که نمایشگر ذوق و طبع موسیقی دانی و موسیقی دوستی اوست. از این گونه غزل ها شاید صدها نمونه بتوان شاهد آورد؛ به عنوان نمونه در غزلی، شاعر چنین تصویر آفرینی کرده است که: همچون نی، نالان است و از معشوق قرار می دهد که بر آن سیلی بزند و این حقیقت بیانگر تسلیم شدن در برابر فرمان های معشوق ازلی است.

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| چون چنگم خوش بسازو با نوا کن | مرا چون نی در آوردی به ناله |
| که آوازی خوشی داری صدا کن | اگر چه می زنی سلیم چون دف |
| بزن سیلی و رویم را قفا کن | چون دف تسلیم کردم روی خود را |
| اگر یک نیست از همسان جدا کن | همی زاید ز دف و کف یک آواز |

«کلیات شمس، ج ۴، ص ۱۷۴، غزل ۱۹۱۴»

در غزلی دیگر به بیان ناله و شکایت رباب پرداخته که همچون نی، از نیستان خویش جدا گشته و به سبب این جدایی گله ها و شکایت ها دارد:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| ز اشک چشم و از جگر های کباب؟ | هیچ می دانی چه می گوید رباب؟ |
| چون نزالم در فراق و در عذاب؟ | پوستی ام دور مانده من ز گوشت |
| زین من بشکست و بدرید آن رکاب | چوب هم گوید بدم من شاخ سبز |
| بشنوید از ما «الی الله المآب» | ما غریبان فراقیم ای شهان |

«همان، ج ۱، ص ۱۸۴، غزل ۳۰۴»

نکته مهم که در این بین قابل ذکر می نماید، بدیهه سرایی مولاناست، او خود بارها بدین امر، اذعان دارد که سخنش نه از خود، بلکه سروده معشوق است و اوست که تنها ابزار و وسیله کار او به شمار می رود. «مولانا به فر و فرمان معشوق و بی میانجی اندیشیدن، سرودهای دیوان کبیر را پرداخته است و شعر نه از فکر او که از ذکر دوست بر آمده است.» (از خاک تا افلاک، ص ۸۶)

مولانا و سماع:

زاهد بودم ترانه گویم کردی
برحلقه بزم و باده جویم کردی
سجاده نشین با وقاری بودم
بازیچه کودکان گویم کردی
«کلیات شمس، ج ۸، ص ۲۸۹، رباعی ۷۱۶»

معروف است که مولانا بعد از دیدار از شمس تبریزی، به سماع پرداخته و اصلاً بر اساس در خواست شمس، سماع آغاز کرده است و تا پایان عمر دست از سماع نکشیده و این کار را به عنوان طریقت و آیین خود در آورده است.

سماع باره نبودم، تو از رهم بردی بمکر، راه زن صد هزار طراری
«همان، ج ۶، ص ۲۸۵، غزل ۳۲۸۶»
نویسنده «از خاک تا افلاک» می گوید: «سماع در اندیشه او زبانی است که به مدد آن همنوایی خود را با کل جهان می توان آشکارا به بیان آورد. سماع طواف بر گرد خویشتن، گریختن از دنیا و مافیهاست، سماع مشارکت با عالم ذرات عالم در رقص شتاب آلود بر گرد جهان آفرین و پشت پا زدن با ماسوی الله است.» (از خاک تا افلاک، ص ۵۷)

سماع شکر تو گوید به صد زبان فصیح
یکی دو نکته بگوین من از زبان سماع
برون زهر دوجهانی چودر سماع درآیی
برون زهر جهان است این جهان سماع
اگر چه بام بلند است بام هفتم چرخ
گذشته است ازین بام نردبان سماع
بزیر پای بکوبید هر چه غیر وی است
سماع از آن شما و شما از آن سماع
«کلیات شمس، ج ۳، ص ۱۲۳، غزل ۱۲۹۵»

می توان گفت که با ظهور مولانا، به طور کلی تغییری اساسی در موسیقی ایجاد شد. مرحوم روح الله خالقی می نویسد: «بعد از ظهور مولوی، موسیقی از نظر عارفان و اهل تصوف، مقامی ارجمند پیدا کرد و چنانکه در مجلس درویشان و اهل معنی همیشه مثنوی های او خوانده می شد و رقص یکی از لوازم کار آنها شد.» (نظری به موسیقی، ص ۱۹۳). وی تا زمانی که با ملک داد، شمس الدین تبریزی ملاقات نکرده بود؛ «به سماع و رقص در نیامده بود و در صورت عبادت و تقوی کمال حاصل می کرد و از تجلیات الهی برخوردار می

گشت. چون آفتاب چقیقت شمس به مشرق جان او تافت و عشق در دل مولانا کارگر افتاد و شمس را به راهنمایی برگزید؛ به اشارت او به سماع در آمد و بیش از آن حالات و تجلیات که از پرهیز و زهد می دید در صورت سماع بر او جلوه گر گردید.» (از زندگانی جلال الدین مولانا، ص ۶۴). این شمس الدین، مولانا را چنان فریفته ساخت که مجلس وعظ را رها کرد و به سماع پرداخت و رقص و پایکوبی آغاز نمود و به جای درس و بحث، به نغمه نی و آوای رباب، گوش جان سپرد.

من نه تنها سرایم شمس دین و شمس دین می سراید عنذلیب از باغ کبک از کوهسار
«کلیات شمس، ج ۲، ص ۳۰۲، غزل ۱۱۳۶»

از وقتی که آتش عشق شمس الدین تبریزی در دلش افروخته گشت، در واقع هرچه غیر از او بود، همه، سوخته شد و به جای آن به او «شعر و غزل و دوبیتی آموخته شد.» مولانا سماع را وسیله برای نیل به حق می داند و می گوید: «چون مشاهده کردیم که به هیچ نوعی به طرف حق مایل نبودند و از اسرار الهی محروم می ماندند، به طریق لطافت سماع و شعر موزون که طباع مردم را موافق افتاده است، آن معانی را در خورد ایشان دادیم.»

(مناقب العارفین، ص ۲۰۷ و ۲۰۸)

نویسنده کتاب «مولانا و طوفان شمس»، غزل زیر را «معتبر ترین و مهمترین سند» برای «علل انگیزه سماع مولانا در بازار زرکوبان» می داند. به اعتقاد او مولانا با سرودن شعر زیر قصد بیان واقعیت ها را داشته است:

سماع چیست؟ از پنهانیان دل پیغام
دل غریب بیابد ز نام شان، آرام
شکفته گردد ازین باد شاخهای خرد
گشاده گردد ازین زخمه در وجودمسام
«همان، ج ۴، ص ۶۵، غزل ۱۸۱۷»

از غزلیات آهنگین مولانا چنین استنباط می شود که بیشتر آن ها به هنگام پایکوبی و دست افشانی سروده شده است. اغلب وزن ها را تقطیع می کرده تا آهنگ رقص و پایکوبی را نشان دهد، بی گمان غزل های زیر را در همان حالت وجد و سماع سروده است:

آمد بهار جانها، ای شاخ تر به رقص آ
چون یوسف اندر آمد مصرو شکر به رقص آ

«همان، ج ۱، ص ۱۱۷، غزل ۱۸۹»

سماع از بهر جان بی قرار است سبک بر چه چه جای انتظار است؟

«همان، ج ۱، ص ۲۰۳، غزل ۳۳۸»

او به مطربان، ارادت دارد و با خداوند درباره آنها سخن ها و خواست ها دارد:

بیشتری خطاهایش در مجالس سماع نیز به مطرب است:

مطربا اسرار ما را باز گو قصه های جانفزا را باز گو

ما دهان بر بسته ایم امروز ازو تو حدیث دلگشارا بازگو...

«همان، ج ۵، ص ۷۰، غزل ۲۲۲۷»

بانگ و آوای سماع، در نظر مولانا از فلک به گوش همه می رسد و سماع همچون

نردبانی، وسیله عروج عاشقان به آسمان هفتم است:

چرخ را در زیر پای آرا شجاع بشنو از فوق فلک بانگ سماع

«شرح مثنوی نیکلسون، ج ۲، ص ۷۳۳»

در غزلی درباره سماع می گوید:

سماع آرام جان زندگانست کسی داند که او را جان جانست

کسی خواهد که او بیدار گردد که خفته میان بوستانست

و لیک آنکو به زندان خفته باشد اگر بیدار گردد در زیانست

کسی کو جوهر خود را ندیدست کسی کان ماه از چشمش نهانست

چنین کس راسماع و دف چه باید؟! سماع از بهر وصل دلستانست

«کلیات شمس، ج ۱، ص ۲۰۳، غزل ۳۳۹»

وزن و موسیقی در کلیات شمس:

رستم ازین بیت و غزل ای شه سلطان ازل مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا

«همان، ج ۱، ص ۲۱، غزل ۴۸۶»

از بیتی که گذشت روشن می شود که مولانا به عروض و وزن عروضی توجه و

تمایل نشان نمی داده و به قول خودش «مفتعلن» ها او را رنج می داده است، اما در عین حال

تنها عنصری که مستقیماً در غزلیات وی دخالت دارد جنبه موسیقایی این اشعار موزون

است. می توان گفت که یکی از ویژگی های مهم که سبب شهرت دیوان شمس شده است، به کارگیری اوزان آهنگین و متنوع در آن است. مولانا، هم اوزان معمول و رایج و هم اوزان غیر رایج و متروک را طبع آزمایی کرده و از این جهت رواست که بگوییم دیوان شمس یک مجموعه کامل اوزان عروضی است که می توان از هر وزن و بعدی در آن نمونه ای یافت. ریتم و آهنگی که در غزل های شمس وجود دارد در هیچ دیوانی نیست؛ البته این امر فقط مربوط به وزن و آهنگ نیست؛ زیرا بسیاری از این غزل ها موجب الهام بوده و در حال وجد و سماع سروده شده است و از چشمه ای جوشیده که در جان وی همیشه در حال جوشش بوده است.

الف. موسیقی بیرون:

آنچه در دیوان شمس، موسیقی بیرون را ایجاد می کند اوزان و بحور عروضی است. مولانا در غزلیات، اوزان بسیاری را طبع آزمایی کرده است و در این باب، اثر بی نظیری است و کثرت اوزان، نشانگر توأم بودن شعر با آهنگ خاص موسیقی است؛ مخصوصاً وجود اوزان دوری، که یکی از دلایل با ارزش شنیدن غزلیات مولاناست و آن اوزان با آهنگ و ایقاع خاص زبان خودش منطبق و هماهنگ بوده است. اوزان دوری، تند و متحرک هستند و تکرار در آن ها بسیار دخالت دارد و اکثراً از رکن های سالم و مزاحف عروضی تشکیل می شود که نوعی تکرار و ترجیع در آن ها دیده می شود.

معشوقه، به سامان شد، تاباد چنین بادا کفرش همه ایمان شد تا بادچنین بادا
«کلیات شمس، ج ۱، ص ۵۵، غزل ۸۲»

ب. موسیقی کناری:

موسیقی کناری را عواملی ایجاد می کند که ظهور آن ها در ابیات مشاهده نمی شود. بارزترین جلوه های این نوع موسیقی، قافیه و ردیف است.

بزرگان ادب معتقدند که استحکام شعر از استحکام قافیه است. یعنی اگر قافیۀ شعری ضعیف باشد، ضعف سخن را به همراه خواهد داشت؛ شاید بر اساس همین نظر بوده که «نیما یوشیج» گفته بود که شعر بی قافیه، آدم بی استخوان است.

گاهی به کار بردن «قافیۀ درونی» غزلیاتش را چنان آهنگ و جذابیت بخشیده که هیچ دیوانی در این غنای موسیقایی بدان نمی رسد و از این نظر گوی سبقت را ربوده است.

یار مرا، غار مرا، عشق جگرخوار مرا
یار تویی، غار تویی، خواجه نگهدار مرا
«همان، ج ۱، ص ۳۰، غزل ۳۷»

اما در باب ردیف باید گفت که در دیوان شمس، ردیف غزل ها، بیشتر «فعلی» است تا «اسمی»، در صورتی که شاعران معاصر او، به ردیف های اسمی علاقه نشان دادن اند.

ای هوس های دلم بیا بیا بیا
ای مراد و حاصلم بیا بیا بیا
«همان، ج ۱، ص ۱۰۱، غزل ۱۵۶»

ج. موسیقی درونی:

آنچه در این نوع موسیقی جلوه دارد، پرداختن به لفظ و معنی است. مسائلی از قبیل چگونگی انتخاب واژه ها به لحاظ موسیقایی، خوش نوایی و هماهنگی صامت ها و مصوت ها، نغمۀ حروف (واج آرایبی)، برخی صنایع لفظی و معنوی (مانند انواع جناس، مراعات النظیر و...) تکرار اصوات و...

در موسیقی درونی معنوی، معنی، دخالت و تاثیر بیشتری دارد و از آنجا که در شعر مولانا، موسیقی به همه چیز پیشی گرفته است، می توان گفت، موسیقی عامل اصلی ایجاد معنی است.

ای دل رفته ز جا باز میا
به فنا ساز و درین ساز میا
«کلیات شمس، ج ۱، ص ۱۱۴، غزل ۲۰۳»
شمس تبریزی که فخر اولیاست
سین دندان های او یاسین من است
«همان، ج ۱، ص ۲۵۰، غزل ۴۵۴»

د. موسیقی معنوی:

عواملی که موسیقی معنوی را در این دیوان ایجاد کرده اند، برخی صنایع بدیعی هستند از قبیل: ردالعجز علی الصدر، حس آمیزی، تلمیح، تنسیق الصفات.

حس آمیزی:

آینه ام، آینه ام، مرد مقالات نه ام دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما
«همان، ج ۱، ص ۳۱، غزل ۴۹۷»

تلمیح (صدای خوش داوود):

من خمشم خسته گلو، عارف گوینده بگو زانک تو داوود دمی، من چو کهم رفته زجا
«همان، ج ۱، ص ۳۳، غزل ۴۹۷»

عشق از دیدگاه مولانا در دیوان کبیر شمس:

عشق، ایمان نیرومند می آفریند، که اعجازگر است. تمامی دشواری های زندگی با عشق آسان می گردد. از آنجا که دیوان کبیر را می توان دفتر عشق نامید که شیفته یافتن انسان مشتاق و آرزومند است و همچنین آرزوها و اندیشه های انسان ناب است که به اعجاز عشق پدید آمده و میراث عاشق و معشوقی است تقدیم به تمامی بشریت، از این جهت در این بخش به معرفی عشق از دیدگاه مولانا می پردازیم:

این عشق چو باران است، مابریک و گیا ای جان باشد که دمی باران بر برگ و گیاکوبد
«همان، ج ۲، ص ۵۳، غزل ۶۲۴»

عشق در نگاه مولانا چیزی برتر، عظیم تر و بالاتر از نظر شاعران دیگری است که از عشق سخن گفته اند. دریای عشق مولانا، طوفانی است و غرق کننده تمام هستی است. این دریای طوفانی نیست می کند، نابود می کند، غرق می کند و می میراند. اما دوباره زندگی و هستی پر ثمر و زیبایی می بخشد. در دنیای عشق مولانا، هر چه هست، مستی و بخودی در عین حال فراتر از عقل و هوشیاری است.

علم و عقل و هوشیاری چاکران کوچک این سرمستی و شور و رقص و پایکوبی اند. در نظر مولانا هستی همه به خاطر عشق است و مامور عشق، عقل و اندیشه و علم و دین،